

## درس تفسیر آیت الله جوادی

96/07/26

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 1 تا 13 سوره الرحمن

﴿الرَّحْمَنُ﴾ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقْبِشُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ الرَّيْحَانُ (۱۲) قَبْلَ الْآلِ زَيْنُكَمَا تُكْذِبَانِ (13)﴾

سوره مبارکه «الرحمن» که با اسم پربرکت «الرَّحْمَنُ» شروع شد و «الرَّحْمَنُ» هم مستحضریست که در کنار اسم «الله» قرار می‌گیرد، موصوف می‌شود، ولی صفت واقع نمی‌شود و هر اسمی از اسمای الهی که ذکر بشود نام مبارک «الله» نام مبارک «الرَّحْمَنُ» واجد آن هستند، «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»، بگوی «الله» همه را داراست، بگوی «الرَّحْمَنُ» همه را داراست «أَيًّا»؛ یعنی هر کدام از این دو را بگویید اسمای دیگر را داراست.

مطلب دیگر که در بحث‌های قبل هم روشن شد این است که «الرَّحْمَنُ» مقابل ندارد، این رحیم است که مقابل دارد. ذات اقدس الهی رحیم است و مظهر رحمت او بهشت است و نعمت‌های دنیا و آخرت و منتقم است و مظهر انتقام او جهنم است و دردهای دنیا. انتقام در برابر رحمت رحیمیه است، «الرَّحْمَنُ» مقابل ندارد. خدای «الرَّحْمَنُ» در جایی که مناسب باشد رحیم است، در جایی که مناسب باشد منتقم است. این چنین نیست که نقمت الهی یا تعذیب الهی در برابر «الرَّحْمَنُ» باشد.

مطلب سوم آن است که این بیان از روایت نورانی خود امام سجاد(سلام الله علیه) و ائمه دیگر استفاده می‌شود؛ درست است که رحمت مقابل غضب است و غضب مقابل رحمت رحیمیه است و درست است که رحمت با اینکه مقابل غضب است، از غضب بیشتر است، ولی این روایت نورانی که از امام سجاد(سلام الله علیه) نقل شد، معنایش این نیست که رحمت خدا بیش از غضب اوست، بلکه معنایش این است که رحمت خدا پیش از غضب اوست، نه بیش از غضب او. سخن در این نیست که «یا من زادت رحمته علی غضبه» سخن در این است که «مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ» [1] یعنی مهندس عالم رحمت رحمانیه است. آن‌که از عرش تا فرش را تنظیم می‌کند، خدای «الرحمن» است نه خدای «الرحیم». مهندس عالم جز رحمت چیزی در عالم خلق نکرد «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» [2].

این هم از بیانات نورانی امام سجاد است؛ یعنی خدا هر وقت بخواهد فرد یا گروهی را عذاب بکند پیشاپیش مهندسی می‌کند نقشه‌کشی می‌کند، نقشه هم به دست «الرحمن» است، پس غضب او عین رحمت اوست؛ مثل اینکه تعذیب یک انسان قاتل درست است که قصاص برای او زیانبار است؛ اما عدل است. اگر فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» [3] این قصاص نسبت به قاتل به شر است و بد است؛ اما قصاص عدل است یا نه؟ رحمت است یا نه؟ هیچ غضبی در عالم نیست، هیچ انتقامی در عالم نیست، زیرا مهندس عالم «الرحمن» است. «الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ كَذَا وَ كَذَا. «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ». هر وقت بخواهد که کسی را تنبیه کند، نمی‌خواهد انتقام بگیرد؛ یا می‌خواهد او را

بیدار کند، یا می‌خواهد حق کسی را از او بگیرد، هر دوی آن خوب است. این چنین نیست که یک کار خشنی، خشونت، دردی از طرف او باشد، او عدل محض است. اگر کسی را که تبهکار بود، فرمود این تبهکار را تنبیه کنید، آیا این عدل است یا نه؟ عدل هم که رحمت است. پس این چنین نیست که رحمت خدا بیش از غضب او باشد آن برای رحمت رحیمیه است که مقابل دارد؛ اما رحمت رحمانیه که مهندس عالم است که مقابل ندارد. چیزی در عالم به عنوان انتقام نیست؛ یعنی نقص نیست، سیئه نیست هر چه هست عدل محض است، «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» [4] اینکه این سوره به نام مبارک «الزَّحْمَنُ» عروس قرآن است، برای این است که همه چیز را در جای خود تنظیم می‌کند. حالا اگر بفرماید ما به انسانی که زحمت کشیده است به او پاداش می‌دهیم، جا دارد بگوید به به چه کار خوبی است! اگر بگوید کسی نظم جامعه را به هم زده است، خونریزی کرده است، ما او را تنبیه می‌کنیم، جا دارد بگوید به به چه کار خوبی است! هر دو جای به به دارد. چون این چنین است وقتی از بهشت یاد می‌کند می‌فرماید به به چه جای خوبی است! «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» [5] وقتی از جهنم یاد می‌کند: «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْابُ مَن نَّارٍ» [6] به به چه جای خوبی است! چه کار خوبی است! این به به را در هر دو جا می‌گوید. این طور نیست که فقط درباره بهشت و نعمت‌های بهشت بگوید به به! درباره جهنم بگوید که مثلاً صبر کنید، نخیر! حالا اگر مقتنی این چنین گفت که اگر کسی عالم بود باتقوا بود درجات فلان دارد، به به! اگر کسی راهزن بود، قداره‌بند بود، مزاحم جامعه بود، مزاحم ناموس مردم بود، ما او را تنبیه می‌کنیم، به به! هر دو جای به به دارد؛ لذا آیات عذاب در این سوره مبارکه کم نیست، اما به به و چه چه آن هم مثل به به و چه چه بهشت است. ما لیس موزونا لبعض من نغم \*\*\* ففی نظام الککل کل منتظم [7] ممکن است آهنگی به گوش کسی خوب نیاید ولی در جای خودش زیباست. اگر - معاذالله - جهنم نبود نقص بود، برای اینکه این همه ظالمین که حق مظلومین را گرفتند، چگونه باید عدل برقرار بشود؟ بنابراین سفره را «الزَّحْمَنُ» پهن کرده است. نقشه را مهندسی به نام «الزَّحْمَنُ» پیریزی می‌کند، آن وقت این «الزَّحْمَنُ» گاهی رحیم را پیریزی می‌کند، می‌شود بهشت. گاهی منتقم را پیریزی می‌کند، می‌شود جهنم، این می‌شود عروس قرآن. اگر زیباتر از این ممکن بود خدا می‌فرستاد، «الزَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ» لذا هم در مسئله عذاب دارد به به چه جای خوبی است! چه کار خوبی است که ما کردیم! هم درباره نعمت‌های بهشت.

مطلب بعدی آن است که این «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» معنایش این نیست که «فَسَّرَ الْقُرْآنَ». «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» یعنی اولاً قرآن را به ما معرفی کرد که «القرآن ما هو؟» چه کسی گفته، چه گونه گفته؟ از کجا نازل شده؟ چه کسی آورده؟ به چه کسی داده؟ وظیفه گیرنده چیست؟ وظیفه شما چیست؟ این علوم القرآن است. یک بخش از آن هم معارف قرآن است که علوم قرآن، معانی قرآن، تفسیر قرآن، اینها را یا بالواسطه یا بلاواسطه به وجود مبارک پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) در آن سوره مبارکه «نحل» فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» [8] تو مفسری و اینها موظف‌اند ببینند که تو چه می‌گویی! تو هم که فرمودی: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» [9] نقل کردی از ما، «وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا». فرمودی: «إِنِّي نَارِدٌ فِيكُمْ الْفُلُكَيْنِ» [10] بنابراین اگر وجود مبارک پیغمبر و امام (علیهما السلام) مطلبی را فرمودند، در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید، از خودشان نیست، این نظیر شرح و متن مزجی و یا «قال أقول» نیست که شارح بگوید ماتن این چنین گفته است و من این چنین می‌گویم؛ گاهی نقد دارم، گاهی کم می‌کنم گاهی اضافه می‌کنم از این قبیل نیست. شرح و تفسیر قرآن هر دو به یک «قال» برمی‌گردد: «قال الله في المتن، قال الله في الشرح». اگر - معاذالله - گوینده از خودش بگوید، تفسیر نیست. این کتاب را ذات اقدس الهی هم در علوم قرآنی او معلّم است که قرآن چیست؟ قرآن‌شناسی که اصلاً کاری با تفسیر ندارد. وحی یعنی چه؟ نزول یعنی چه؟ فرق انزال و تنزیل یعنی چه؟ آورنده

فرشته است، فرشته وارد قلب می‌شود. درباره سوره مبارکه «انعام» آمده است که هفتاد هزار فرشته با هم آمدند وارد قلب حضرت شدند، [11] اینها را او باید بگوید.

مطلب دیگر در بیانات نورانی خود قرآن کریم است که این را معرفی می‌کند که اینها قرآن‌شناسی است، جزء علوم قرآن است، اینها مندرج تحت «الزَّخْمُ \* عِلْمُ الْقُرْآنِ» هستند. چه اینکه بحث‌های تفسیری هم مندرج در این هستند. فرمود که قرآن چهار صفت هست که دوتایش بسیار خوب است و دوتایش بسیار بد است و آن دوتایی که خوب است قرآن دارد و آن دوتایی که بد است قرآن ندارد. یکی اینکه قرآن ثقیل است، ثقیل است نه یعنی سنگین است؛ یعنی وزین است، حرف بی‌محتوا داخل آن نیست.

خدا مرحوم سید حیدر آملی را غریق کند! این برای هفت هشت قرن قبل است. قبل از او همین کارها را کردند بعد از او هم مرحوم فیض (رضوان الله علیه) که برای چهار قرن قبل است در وافی این حرف‌ها را آورده دیگران هم آوردند، این کتاب به قدری برای جامعه اسلامی محترم بود که اول سوره‌هایش را شمردند 114 تا است بعد آیه‌هایش را شمردند، اینها معروف است. جمله‌های آن را شمردند که قرآن چند تا جمله دارد. هر جمله چند تا کلمه دارد، کلماتش را هم شمردند. هر کلمه چند حرف دارد، آنها را هم شمردند. چند تا «واو» در قرآن است؟ چند تا «الف» در قرآن است؟ چند تا «باء» در قرآن است اینها در آن روزها یعنی چند قرن آسان نبود، همه اینها را سید حیدر نقل کرد که چند تا «الف» در قرآن است، چند تا «باء» در قرآن است. از اینها که فارغ شدند آمدند گفتند چند تا «تشدید» در قرآن است، از اینها که فارغ شدند آمدند گفتند چند تا حرکت در قرآن است، چند تا فتحه در قرآن است؟ این قدر به قرآن بها دادند! چند تا کسره در قرآن است؟ چند تا تنوین در قرآن است؟ چند تا ضمه در قرآن است؟ چنین کتابی است! سرّش این است که ذات اقدس الهی فرمود این قول، قول ثقیل است، سنگین نیست؛ اما وزین است، باوزن است: «إِنَّا سَنُلْقِيْ غُلُقُوتًا ثَقِيلاً» [12] نه «عسیراً» سنگین نیست وزین هست؛ محتوای آن فراوان است، ولی دشوار نیست. حالا برویم وصف بعدی. پس این وزین هست، خفیف و تهی مغز و کم‌محتوا و تکراری و اینها نیست. هر جا به حسب ظاهر تکرار هست آن نکته را باید در نظر داشت تا معلوم بشود که تکرار عبث در آن نیست: «إِنَّا سَنُلْقِيْ غُلُقُوتًا ثَقِيلاً». بی‌محتوایی در محدوده و حرم امن قرآن نیست. این ثقیل است، خفیف و سبک نیست که آن وصف بدی است. پس ثقیل است که وصف وجودی و کمال است. خفیف و سبک نیست که «فَأَسْلَفْنَا قَوْمَهُ فَأَلَّاهُو» [13] بشود تهی مغز، بشود تکرار صرف، این نیست، این دو. درست است سنگین است؛ اما انسان هم یک موجود سنگینی است. مگر انسان موجود کمی است؟! این کتاب عظیم برای انسان دلپذیر است. او خوب می‌فهمد: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» [14] این یسیر است، یُسَر است، آسان است و عسیر، عُسر، دشواری در آن نیست، این چهارتا. پس یسیر هست، یُسَر هست و عُسر در آن نیست؛ ثقیل است وزین است، خفیف و سبک مغز نیست.

این بار سنگین را این رَحْش می‌خواهد که رستم را بکشد! این یک قلب می‌خواهد که این را بکشد، قول ثقیل را چه کسی می‌کشد؟ تا انسان نباشد این بار سنگین را نمی‌کشد. اگر آن بزرگوار گفت: «آسمان بار امانت نتوانست کشید»، [15] در بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» آمده، [16] این رَحْشی می‌خواهد که این بار سنگین را بکشد، این بار، بار سنگینی است. حالا آن سنگینی که وجود مبارک حضرت احساس می‌کرد، در روایات ما هم هست که گاهی وقتی وحی نازل می‌شد، آن قدر بر حضرت سنگینی می‌کرد که این شتر قدرت تحمل نداشت، بار سنگینی احساس می‌کرد، با

اینکه حضرت وزنی نداشت. یک دل وزینی می‌خواهد که این بار را بکشد، سنگین باید باشد. انسان می‌کشد، فرمود ما به انسان جانی دادیم، قلبی دادیم، اگر این قلب را آلوده نکند، بیگانه را به این دل راه ندهد، این را حرم بداند، مواظب باشد، این کعبه است. در تعبیر قرآن کریم دارد: ﴿إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكُّرًا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾. [17] یعنی همین! این حرامی اگر بخواهد وارد کعبه بشود و قتل و غارت راه بیندازد، یا خلاف بکند، چه کار بکند؟ این حرامی با همان شمشیر که نمی‌آید، جامه احرام در بر می‌کند، می‌آید دور کعبه طواف می‌کند، تا ببیند در کعبه چه موقع باز می‌شود که وارد بشود. فرمود شما کعبه‌ای دارید به نام دل، شیطانی هست حرامی و قداره‌بند، این حرامی است ولی جامه احرام در بر می‌کند، این دور کعبه شما طواف می‌کند، تا ببیند دل چه موقع باز می‌شود که او وارد بشود، ﴿إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ﴾. این مفرد است ﴿طَائِفٌ﴾. اینکه طایفه نیست، جمع که نیست که ما بگوییم طایفه است. ﴿طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ﴾. این دور کعبه می‌خواهد طواف بکند تا چه موقع وارد بشود.

این خطبه نورانی هفتم نهج البلاغه است، این از غرر خطبه‌هاست؛ فرمود وقتی شیطان وارد شد می‌دانید او چه کار می‌کند؟ دل را چگونه تصاحب می‌کند؟ صاحب‌دل را چگونه بیرون می‌کند؟ آن‌جا «دَبَّوْ دَرَجَ»؛ اولاً باز است، وقتی وارد دل شد تخم‌گذاری می‌کند، بیضه‌گذاری می‌کند، این بیضه را و تخم‌ها را زیر بال خودش «فَرَّخَ»، «فرخ و فروختست جوجه» [18] این بیضه‌ها و تخم‌ها را به صورت جوجه در می‌آورد و این «دَبَّوْ دَرَجَ». اینکه می‌بینید آدم در نماز یا غیر نماز آرام نیست، در درون دل او غوغاست، برای اینکه از بس این بچه جوجه‌ها دارند می‌دوند از این طرف به آن طرف. فرمود اول «بَاضَ»؛ بیضه می‌گذارد، بعد «فَرَّخَ»؛ این بیضه را به صورت جوجه در می‌آورد، بعد «دَبَّوْ دَرَجَ». اما آن مردان الهی که مواظب کعبه دل هستند، در دل آنها بسته است همیشه فقط به یاد خدا باز می‌کنند، شیطان آن‌جا راه ندارد.

بنابر این فرمود این بار سنگین را انسان می‌کشد. ما که نگفتیم همه حقیقت قرآن از عرش تا فرش را بشر عادی می‌کشد! این ﴿إِنَّا سَخَّيْنَا عَلَيْهِ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾. برای همین منطقه است، چون القا کردیم ما. اما آن‌جا که ﴿إِنَّا سَخَّيْنَا الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾. [19] بله او یک ثقل خاصی دارد که شما فقط باید بارش را بکشید؛ اما ما اینجا القا کردیم. این بار، بار سنگینی است، این بار سنگین را یک انسان وزین حمل می‌کند، پس این راه ممکن است. بنابراین این امور چهارگانه این‌طور شد که ثقیل هست، با محتواسست، خفیف و تهی مغز نیست، خیال نکنیم که یکجا تکراری است و مثلاً حرف‌های قبلی را دارد، این چنین نیست. سه و چهار: یسیر هست و عسیر نیست، ﴿لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾. چون ما درون انسان را با این ابزار ساختیم، ما انسان را در جای دیگر ناساختیم. ﴿مِنْ رُوحٍ﴾. [20] این همان کلمه کلامی را، کتابی را، با یک «یاء» دارد، این می‌شود کلام «الله»، می‌شود کتاب «الله». این هم می‌شود روح «الله»: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾. همان حرفی که بارها از جناب سنایی نقل شد، الآن هم همان حرف است که در زمان ایشان خواستند جامه کعبه را عوض کنند، پرنیایی کنند، با اطلس و ابریشم و اینها کعبه را بپوشانند. جناب سنایی گفت این کار را نکنید: «کعبه را جامه کردن از هوس است» زر و زیور را بدهید به کعبه؟ کعبه را جامه کردن از هوس است \*\*\* یای بیتی جمال کعبه بس است [21] کعبه یک دانه «یاء» دارد و آن جمال ابدی اوست، زیرا خدا فرمود: ﴿طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾. [22] این «یاء» زینت کعبه است. همین یک دانه «یاء» را به ما هم داده، فرمود: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾. اگر این «یاء» جمال کعبه است و اگر این «یاء» درباره روح ما هم هست، ما می‌توانیم این بار را بکشیم؛ البته این باری که در حد «عربی مبین» هست، در حد «قول ثقیل» هست؛ اما آن باری که مافوق آن است لفظ ندارد، ما چگونه بفهمیم؟ این در سوره مبارکه «زخرف» گذشت که گاهی شما می‌بینید این لیوان نیمش پر است نیمش خالی است شما خیال می‌کنید آن نیم خالی

است، این طور نیست. این نیمی که شما می‌بینید این «عربی مبین» است، آن نیمی که شما نمی‌بینید پر هست، آن «علی حکیم» است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ [23] این ضمیر به همین قرآن برمی‌گردد. فرمود همین کتاب آن نیمی که نمی‌بینید «علی حکیم» است، آن نه عبری است نه عربی، شما آن را با چه چیزی می‌خواهی بفهمی؟ تا لفظ است و بحث است و درس و بحث است، آن نیمه گیر کسی نمی‌آید. تا لفظ و بحث است، «عربی مبین» قابل فهم است، ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾. اما ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾. آن گاه به ذات مقدس حضرت اشاره کرد فرمود: ﴿إِنَّا نُنزِّلُ الْفُرْقَانَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ [24] این که می‌گویند علم لدنی، قبلاً هم ملاحظه فرمودید ما علمی به عنوان علم لدنی نداریم در برابر فقه و اصول و تفسیر و کلام و حکمت. علم لدنی علمی نیست که موضوع داشته باشد محمول داشته باشد؛ نظیر علوم دیگر. علم لدنی یعنی همین علوم؛ یعنی همین فقه، همین حقوق، همین تفسیر، همین حکمت و کلام، اگر این را از لدن و از نزد «الله» کسی یاد گرفت، این حقیقتاً «حقّ لا ریب فیه» که می‌شود علم لدنی. «لدن»؛ یعنی نزد، نه اینکه علم لدنی موضوعی دارد، محمولی دارد، نسبتی دارد، بحث می‌کنند. نه، همین فقه را، به هر حال پیغمبر هم آورد. پیغمبر که از مدرسه و امثال آن یاد نگرفت. وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که اینها را از جایی نیاورد، اینها همه نگارهای به مکتب نرفته بودند. اینها را ﴿مِنْ لَدُنْ﴾؛ یعنی نزد ذات اقدس الهی آموختند شده علم لدنی، آن وقت این علم لدنی را به صورت «عربی مبین» برای ما بیان کردند. اینها همه می‌شود جزء علوم القرآن که ﴿الزَّخْرَفُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾. بعد فرمود آن نیمی که پر است، با آن نیمی که مشهود شماست، همه را ما مشخص کردیم. هم در سوره مبارکه «زخرف» هم در سوره مبارکه «واقع»؛ در سوره «زخرف» به همین بیانی بود که گذشت، در سوره «واقع» دارد: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾. [25] آن وقت آیه تطهیر می‌گوید که «مطهرون» چه کسانی هستند! اگر همین «لَقُرْآنٌ کَرِيمٌ» است، اگر این ضمیر به این قرآن کریم برگردد، طهارت ظاهری می‌خواهد، انسان بی‌وضو حق ندارد دست بزند؛ اما اگر به آن «کتاب مکنون» برگردد، این مربوط به طهارت اهل بیت است، این «مطهرون» می‌فهمند: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾.

مطلب دیگر این است که در بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است که کلّ خلقت ذات اقدس الهی به نحو تجلّی است. این در یکی از خطبه‌های معروف حضرت است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي يَخْلُقُهُ يَخْلُقُهُ» [26] عالم، جلوات و تجلیات الهی است؛ اما درباره خصوص قرآن در نهج البلاغه آمده است که «فَتَجَلَّى لَهُمْ شَيْخَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» [27] او در کتاب خود تجلّی کرد؛ یعنی انسان طرزی باید در خدمت قرآن باشد که متکلم را ببیند، نه کلام را بفهمد و اگر این وصف مقدور نبود، به ما امر نمی‌کردند. این شدنی است، این «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» یک کار می‌کند ﴿وَيُزَكِّهِمْ﴾ [28] کار دیگر می‌کند. این «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ یعنی قدرت تفسیر، قدرت تبیین به انسان داده شد. انسان مثل حیوان نیست، حیوان اگر مریض شد بیان نمی‌کند که کجایم در می‌کند! بیماری‌ام چیست! چه دردی دارم! فقط ناله می‌زند. آن دامپزشک بیچاره باید با عوارض بفهمد؛ اما انسان بیماری‌اش را، صحتش را، حالات گوناگون خشم و رضا و غضبش را، محبت و عداوتش را، همه را می‌تواند شرح بدهد و بیان کند. اینها حرف‌های عادی است. آنچه را که در درون او ذات اقدس الهی به عنوان ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [29] آن را هم اگر مواظب باشد می‌یابد، می‌تواند شرح کند؛ یعنی مشهود را مفهوم کند و به اصطلاح علم حضوری را علم حصولی کند. این دو تا کار را می‌کند، «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ اما این «يُزَكِّهِمْ» به او نشان می‌دهد، می‌گوید همان طوری که تو دیده‌های خود را، شنیده‌های خود را، یافته‌های خود را که از درون خودت یافتی، برای طبیب بازگو می‌کنی، برای دیگران بازگو می‌کنی، آنچه را که از انبیا و اولیا (علیهم السلام) شنیدی، آن مفهوم‌ها را هم مشهود بکن، ببین، این می‌شود: ﴿كَأَلَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ [30] تنها این نباشد که شما آنچه را یافتید بگویید. آنچه را هم که

از رهبران الهی شنیدید، آن را هم بیابید. این بیان دو جانبه است، «لَتَرْوُنَّ الْجَحِيمَ»، نه یعنی بعد از مرگ، بعد از مرگ کافر هم می‌بیند و می‌گوید: «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا» [31] کدام کافر است که بعد از مرگ جهنم را نمی‌بیند؟! به او نشان می‌دهند می‌گوید: «رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا». «خود هنر دان دیدن آتش عیان» [32] این آیه می‌گوید اینجا که نشستی جهنم را ببین! وگرنه جهنم را بعد از مرگ، همه می‌بینند. «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ»؛ یقیناً جهنم را می‌بینید، یقیناً بهشت را می‌بینید. این راه باز است.

پس «فها هنا امور اربعة»؛ یک: در درون انسان مشهودات فراوانی است که «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا». دو: قدرت تبیین هست، به انسان این قدرت را داد که بیان بکند در درون من چه خبر است. سه: آنچه را که از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) شنیدیم به عنوان علوم، زیر مجموعه «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَ الْحِكْمَةُ» [33] است. چهار: این مفهوم را، این شنیده‌ها را دیدنی بکنیم، بشود: «وَيُرَكِّبُهُمُ». این راه باز است. این می‌شود: «الزَّخْمُ». پس «الزَّخْمُ \* عِلْمُ الْقُرْآنِ» و چه بهتر که آدم شاگرد او باشد؛ یعنی انسان خودش در اتاق خودش وقتی که قرآن مطالعه می‌کند، قرآن معلّمی است به نام «الله»، شاگردی است به نام خود او، از این نزدیک‌تر! از این بهتر! «رزقنی الله و ایاکم».

- [1] نشریه معرفت، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، ج 162، ص 2.
- [2] الصحیفه السجادیه، الامام زین العابدین (ع)، ج 1، ص 78.
- [3] بقره/سوره 2، آیه 179.
- [4] عوالي اللئالی، محمدین علی بن ابراهیم ابن ابی جمهور الاحسانی، ج 4، ص 103.
- [5] الرحمن/سوره 55، آیه 46 و 77.
- [6] بقره/سوره 2، آیه 179.
- [7] منظومه ملاهادی سبزواری، ملاهادی سبزواری با تعلیقه حسن زاده آملی، ج 2، ص 422.
- [8] نحل/سوره 16، آیه 44.
- [9] حشر/سوره 59، آیه 7.
- [10] کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، سلیم بن قیس الهمدانی، ج 1، ص 201.
- [11] تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج 4، ص 5.
- [12] مزمل/سوره 73، آیه 5.
- [13] زخرف/سوره 43، آیه 54.
- [14] قمر/سوره 54، آیه 17 و 22 و 32 و 40.
- [15] دیوان حافظ غزل 184.
- [16] احزاب/سوره 33، آیه 73.
- [17] اعراف/سوره 7، آیه 201.
- [18] نصاب الصبیان، ص 16.
- [19] نمل/سوره 27، آیه 6.
- [20] حجر/سوره 15، آیه 29.

- [21] سیر العباد الی المعاد (سنایی - چاپ تهران)، ص 101.
- [22] بقره/سوره 2، آیه 125.
- [23] زخرف/سوره 43، آیه 3 و 4.
- [24] نمل/سوره 27، آیه 6.
- [25] واقعه/سوره 56، آیه 77 و 79.
- [26] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 7، ص 181.
- [27] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 103.
- [28] بقره/سوره 2، آیه 129.
- [29] شمس/سوره 91، آیه 8.
- [30] تکوثر/سوره 102، آیه 5 و 6.
- [31] سجده/سوره 32، آیه 12.
- [32] مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش 83.
- [33] بقره/سوره 2، آیه 129.